

تحلیل معنای عجب و تبیین عوامل ایجاد و پیامدهای آن، براساس روایات

mt.sobhany@gmail.com
arefy313.1367@gmail.com

محمدتقی سبحانی نیا / استادیار دانشگاه قرآن و حدیث
خلیل عارفی / دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی
دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۰

چکیده

انسان‌ها به دنبال سعادت در دنیا و آخرت هستند و از هلاکت و عذاب اخروی گریزانند. آدمی ناچار است برای هدایت خویش، به آیات و روایات مراجعه کرده و به آموزه‌های اخلاقی معصومان علیهم‌السلام عمل کند. یکی از رذیله‌های زیان‌بار اخلاقی، عجب است که موجب هلاکت، فاسد شدن و حبط اعمال می‌شود. برای رهایی از عجب و آسیب‌های خودپسندی، ابتدا باید عوامل ایجاد آن و زیان‌ها و پیامدهای آن از روایات استنباط شود؛ زیرا با شناخت علل عجب، می‌توان از آن عوامل دوری کرد و با آگاهی از زیان‌های حاصل از عجب، زمینه تنبّه انسان فراهم آمده، و برای دوری از عجب، تلاش می‌کند. بر اساس روایات، عواملی مانند بزرگ‌پنداشتن اعمال و کوچک شمردن و فراموشی گناهان علل ایجاد عجب هستند. همچنین، طبق روایات پیامدهایی مانند تسلط شیطان بر انسان، دوری از خداوند، ایجاد کینه و دشمنی در اطرافیان، تنهایی، وحشت، توقف رشد علمی، جهالت، کاهش اعمال نیک و پوشیده ماندن عیوب، برخی از زیان‌های حاصل از عجب هستند.

کلیدواژه‌ها: عجب، خودپسندی، خودبینی، رذیله اخلاقی.

مقدمه

هر انسانی برای هدایت خویش، نیاز به شناخت مسیر الهی و راه هدایت دارد. توجه به مباحث اخلاقی و عمل به آموزه‌های معصومان علیهم‌السلام در زمینه‌های اخلاقی، موجب می‌شود که انسان در مسیری که خداوند خواسته گام بردارد، تا بدین وسیله موجبات رضایت خداوند متعال را کسب کند. مباحث اخلاقی مربوط به امور روحانی و بُعد روحی انسان است. بنابراین، انسان‌ها برای پی‌بردن به همه جوانب صفات پسندیده و ردایب اخلاقی، باید به آیات و روایات مراجعه کنند. همچنین، برای شناخت زبان‌های ردایب اخلاقی و راه‌های درمان آنها، باید انسان به آیات و روایات مراجعه کند تا اموری که روح و جسم آدمی را آزار می‌دهد و یا موجب گمراهی، هلاکت و عذاب اخروی می‌شود و یا موجبات نابودی اعمال نیک او را فراهم می‌کند، شناسایی شود، تا انسان دچار این زبان‌ها نگردد و در دنیا و آخرت سعادت‌مند شود.

بر اساس روایاتی که در این مقاله خواهد آمد، یکی از عوامل گمراهی، شقاوت و هلاکت انسان، عجب است. همچنین یکی از رذیله‌های زبان‌بار اخلاقی، عجب شمرده شده است. بنابراین، ضروری است انسان با این بیماری روحی آشنا و از آن دوری کند. برای دوری از عارضه عجب، لازم است عوامل و ریشه‌های شکل‌گیری عجب شناخته شود، سپس نسبت به پیامدها و زبان‌های حاصل از عجب آگاهی لازم به‌دست آید؛ زیرا زمانی که انسان علل عجب را بشناسد، با دوری از آن عوامل از عارضه عجب رهایی می‌یابد. همچنین، هرگاه آدمی نسبت به زبان‌های حاصل از عجب و پیامدهای آن آگاهی یابد، برای دوری از ضررهای عجب، تلاش می‌کند تا دچار عجب نشود.

مسئله اصلی پژوهش این است که عوامل ایجاد عجب و ریشه‌های آن در وجود انسان چیست؟ پیامدها و زبان‌های حاصل از عجب چیست؟ آیا همه پیامدهای عجب در یک مرتبه‌اند و هیچ تقدم و تأخری بین آنها وجود ندارد؟ فرایند تأثیرگذاری و عملکرد عجب، چگونه است؟ در این مقاله، بر اساس روایات، علل ایجاد عجب و پیامدها و زبان‌های آن تبیین شده است و با رتبه‌بندی پیامدهای عجب، در دو گروه پیامدهای اولیه و پیامدهای نهایی و بیان نتایج هر یک از آنها، فرایند عملکرد عجب از منظر روایات ارائه شده است.

علمای اخلاق ذیل مباحث اخلاقی، مباحثی راجع به عجب بیان فرموده‌اند: برخی کتب اخلاقی مانند *معراج السعادة، جامع السعادات و المحجة البیضاء* نیز مباحث تفصیلی راجع به عجب مطرح کرده‌اند، ولی در هیچ نوشته‌ای، تمام روایات صادر شده درباره عجب تحلیل نشده و عوامل ایجاد عجب و پیامدهای آن و فرایند عملکرد عجب از منظر روایات، ارائه نشده است. اما این مقاله، با روشی تحلیلی، روایات مربوط به عجب را بررسی کرده، و عوامل ایجاد عجب و پیامدها و فرایند عملکرد آن را بیان کرده است. مقاله‌ای با عنوان «خودپسندی و زبان‌های آن از دیدگاه امام علی علیه‌السلام» نوشته شده است که کاری متفاوت از مقاله حاضر است؛ زیرا در آن مقاله، فقط روایات امام علی علیه‌السلام مورد بررسی قرار گرفته و هیچ‌گونه فرایندی نیز ارائه نشده است. همچنین عوامل ایجاد عجب و بسیاری از پیامدهای آن نیز ارائه نشده است.

معناشناسی عَجَب

ابتدا لازم است مفهوم و معنای «عَجَب»، بررسی شود.

معنای لغوی و اصطلاحی عَجَب

معنای لغوی و اصطلاحی عَجَب، نزدیک به هم است. با بررسی معانی، ریشه عَجَب و تعریف عَجَب از منظر محدثان، معنای عَجَب روشن می‌شود. ابن‌فارس در *مقایس اللغة*، دو اصل برای عَجَب برشمرده است: یکی از معانی اصلی ریشه عَجَب، کبر است. سپس، در معنای عَجَب گفته است: «العَجَبُ وَ هُوَ أَنْ يَتَكَبَّرَ الْإِنْسَانُ فِي نَفْسِهِ»؛ عَجَب آن است که انسان خودش را بزرگ بشمارد (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۲۴۳). اما مرحوم مصطفوی در *التحقیق*، یک اصل برای ریشه عَجَب برشمرده است و در معنای آن گفته است: «هُوَ الْخَالَةُ الْخَاصِلَةُ مِنْ رُؤْيَةِ شَيْءٍ خَارِجاً عَنِ الْجَرَيَانِ الطَّبِيعِيِّ الْمَتَوَقَّعِ عَادَتاً فَهَذِهِ الْخَالَةُ يُطْلَقُ عَلَيْهَا التَّعَجُّبُ وَ أَنْ كَانَتْ الرُّؤْيَةُ مُتَعَلِّقَةً بِنَفْسِهِ وَ صِفَاتِهِ وَ أَعْمَالِهِ فَيُطْلَقُ عَلَيْهَا الْعُجْبُ بِالضَّمِّ»؛ حالتی است که زمان دیدن چیزی، که غیرطبیعی و غیرمتوقع است، برای انسان حاصل می‌شود و به این حالت «تعجب» گفته می‌شود. زمانی که این حالت تعجب به خاطر دیدن اعمال و صفات خودش باشد، به آن عَجَب گفته می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص ۳۵). ابن‌منظور در *لسان‌العرب* گفته است: «العُجْبُ فَضْلَةٌ مِنَ الْحُمُقِ صَرَفَتْهَا إِلَى الْعُجْبِ»؛ عَجَب احساس برتری داشتن است که حاصل از حماقت شخص است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۸۲). در زبان فارسی نیز واژه‌هایی مانند «خودپسندی» و «خودبینی» برای همین معنا استفاده شده است (عمید، ۱۳۵۰، ص ۴۶۷).

علامه مجلسی نیز در *مرآة‌العقول* در تبیین معنای اصطلاحی عَجَب فرموده است: «الْعُجْبُ إِسْتِعْظَامُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ وَ اسْتِكْنَاهُ وَ الْإِتِهَاجُ لَهُ وَ الْإِدْلَالُ بِهِ وَ أَنْ يَرَى نَفْسَهُ خَارِجاً عَنِ حَدِّ التَّقْصِيرِ»؛ عَجَب آن است که انسان اعمال صالح خودش را بزرگ بشمارد و آن اعمال را زیاد ببیند و از آن اعمال بسیار شادمان شود و به عمل خود بنزد و هیچ‌گونه کوتاهی در انجام اعمال خود نبیند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۱۸).

ملاصالح مازندرانی در کتاب *شرح‌الکافی* با بیانی دیگر، همین معنا را برای عَجَب برشمرده است: «هُوَ إِتِهَاجُ الْإِنْسَانِ وَ سُرُورُهُ بِتَصَوُّرِ الْكَمَالِ فِي نَفْسِهِ وَ اسْتِعْظَامِهِ آيَاهُ لَا مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مِنْ عَطَايَاهُ تَعَالَى وَ نِعْمَائِهِ عَلَيْهِ مَعَ طَلَبِ زِيَادَتِهِ وَ الْخَوْفِ مِنْ نَقْصِهِ أَوْ زَوَالِهِ بَلْ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ وَصَفَ لَهُ مُوجِبٌ لِعُلُوِّ قَدْرِهِ وَ رَفَعِ دَرَجَتِهِ وَ سُمُوْ مَرْتَبَتِهِ وَ خُرُوجِهِ عَنِ حَدِّ النَّقْصِ وَ التَّقْصِيرِ»؛ عَجَب حالت شادمانی و سرور در انسانی است که خود را دارای کمالات فراوانی تصور می‌کند و خوشتن را بزرگ می‌شمارد، و وجود این صفات نیکو و کمالات نفسانی را از عطایای خداوند و نعمت‌های او نمی‌داند و هرگز ترسی از نقصان اعمال خود و از بین رفتن اعمالش ندارد. شخص معجب خود را دارای صفاتی می‌بیند که موجب بالا رفتن قدرت و ترفیع درجه و مقام او می‌شود و هیچ‌گونه کوتاهی و نقصانی در اعمال خود نمی‌بیند (مازندرانی، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۱۹۱).

تحلیل معنای عجب از دیدگاه روایات

برای کشف معنای حقیقی اصطلاحات دینی، آیات و روایات بهترین منابع هستند. بنابراین، در تبیین اصطلاح عجب از میان روایات، روایت صحیح‌السند از معتبرترین کتاب حدیثی شیعه یعنی کافی آمده است. در این روایت، روشن‌ترین معنا برای عجب در حدیثی قدسی بیان شده است. در ابتدای حدیث، خداوند انواع بندگان مؤمن خود را معرفی کرده سپس می‌فرماید: «برخی از بندگان مؤمن من شب تا صبح را به عبادت من مشغولند و هر شب نماز شب می‌خوانند، ولی خداوند در برخی از شب‌ها کاری می‌کند که او برای نماز شب بیدار نشود تا به خاطر عبادت‌های شبانه خود دچار خودپسندی و عجب نشود» و در ادامه این حدیث قدسی، خداوند می‌فرماید:

فِيصْبِرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكَةٌ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَنْظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَتْبَاعِدُ مَنِيَّ عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَنْظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ؛ عجب او را نسبت به اعمالش فریفته می‌سازد و به خاطر عجب به اعمالش و رضایت از خویشتن دچار هلاکت می‌شود، تا آنجا که گمان می‌کند قطعاً بر همه عابدان برتری گرفته است و [تصور می‌کند که] در عبادتش هیچ‌گونه کوتاهی ندارد؛ آن هنگام از من دور می‌شود و خودش گمان می‌کند که به من نزدیک است (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۰).

در نتیجه، خداوند در تبیین عجب و بیان نتایج و آثار آن، چند مؤلفه را ملاک قرار داده است که عبارتند از: ۱. عجب، آن حالت نفسانی است که انسان را به خاطر اعمال نیک خود فریب می‌دهد و دچار فتنه و گمراهی می‌کند؛ ۲. شخص مُعجب، به خاطر خودبینی‌اش دچار هلاکت خواهد شد؛ ۳. عجب به اعمال، همان حالت روحی رضایت از خود و اعمال خویشتن است؛ ۴. شخص مُعجب، گمان می‌کند که بر همه عابدان برتری دارد؛ ۵. عجب و خودپسندی، یعنی اینکه انسان تمام عبادتش را کامل و بدون هیچ کوتاهی و نقصی بداند. ۶. شخص خودپسند به خاطر عجبش از خداوند دور می‌شود، درحالی‌که خودش گمان می‌کند که به خداوند نزدیک است و خود را از بندگان مقرب درگاه الهی می‌داند.

تفاوت عجب با حالت شادمانی پس از عبادت

به‌طور طبیعی، هر مؤمنی پس از عبادت، شادمان و مسرور می‌شود، ولی این حالت سرور با حالت شادمانی بعد از عبادت شخص مُعجب، متفاوت است. علامه مجلسی در ادامه تعریف عجب، فرموده است: «أَمَّا السُّرُورُ بِهِ مَعَ التَّوَاضُّعِ لَهُ تَعَالَى وَالشُّكْرُ لَهُ عَلَى التَّوْفِيقِ لِذَلِكَ وَ طَلَبُ الْإِسْتِزَادَةِ مِنْهُ فَهُوَ حَسَنٌ مَمْدُوحٌ؛ اما شادی و سروری که همراه با تواضع نسبت به خداوند و شکرگزاری از او، جهت توفیق بر انجام آن عمل نیک باشد، و همواره از خداوند طلب زیادی توفیق بر انجام آن عمل را داشته باشد، هرگز عجب محسوب نمی‌شود، بلکه عملی ممدوح و پسندیده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۱۸).

شیخ بهایی نیز در تفاوت بین عجب و سایر اوصاف نیکو فرموده است:

بی‌شک هر کسی که عمل صالحی انجام دهد، به خاطر عمل نیکش شادمان می‌شود. در این حالت، اگر این اعمال و توفیق انجام آن را هدیه و نعمتی از طرف خداوند بداند و همواره از نقصان آن اعمال و از بین رفتن توفیق انجام

آن اعمال بترسد، این حالت شادمانی عجب محسوب نمی‌شود؛ ولی اگر در انجام آن اعمال و کسب صفات نیکو، خود را مستقل پندارد و توفیق الهی را در انجام اعمال در نظر نگیرد و آنها را قائم به خودش بداند و اعمالش را بزرگ پندارد و هیچ‌گونه کوتاهی‌ای در اعمال خود نبیند و بابت اعمال خود بر خداوند منت نهد، این حالت عجب محسوب می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۱۸).

بنابراین، انسان پس از انجام اعمال نیک، همواره می‌باید در وجود خودش حالت ترس را داشته باشد و خائف باشد؛ چراکه ممکن است اعمال او، آن‌گونه که خدا خواسته نباشد و یا خالصانه نبوده باشد، و یا اینکه شاید در آینده، دیگر توفیق انجام آن عمل نیک را نداشته باشد. بنابراین، خوف داشتن موجب می‌شود که انسان از حالت مذموم عجب خارج شود. از روایت زیر نیز همین مطلب قابل برداشت است.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَهُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ تَسِينًا مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ هُوَ فِي حَالِهِ الْأُولَى وَهُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِي حَالِ عَجْبِهِ؛ عبدالرحمن بن حججاج می‌گوید: به امام صادق عليه السلام گفتم: مردی عملی انجام می‌دهد و از آن ترسان و هراسان می‌شود، سپس کار نیکی می‌کند و او را شبه عجبی فرا می‌گیرد. امام فرمود: او در حالت اولی که ترس داشت، از حالت عجب او بهتر و نیکوتر بوده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۴).

طبق حدیث فوق، خائف بودن از خداوند در مقابل عُجَب قرار گرفته است. در نتیجه، هر شخصی که دچار عُجَب شود، دیگر ترسی از نقصان عمل خود و یا عدم توفیق انجام مجدد آن عمل نیک ندارد.

تفاوت عُجَب با تکبر

مرحوم *نراقی*، در *معراج السعاده* در تبیین معنای تکبر گفته است:

آن [یعنی تکبر] عبارت است از حالتی که آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و اعتقاد برتری خود را بر غیر داشته باشد. فرق این با عُجَب، آن است که آدمی خود را شخصی داند و خودپسند باشد، اگر چه پای کسی دیگر در میان نباشد، ولی در کبر، باید پای غیر نیز در میان آید تا خود را از آن برتر داند و بالاتر ببیند (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۲۸۷).

بنابراین، شخص معجب، خودپسند است؛ اعم از اینکه خود را با دیگران مقایسه کند و یا نکند، ولی در تکبر، مقایسه خود با دیگران و خودبرتربینی، از مؤلفه‌های تعریف تکبر است.

عوامل ایجاد عُجَب

در مسائل اخلاقی، شناسایی عوامل ایجاد ردایل اخلاقی در انسان ضروری است؛ زیرا با شناسایی این عوامل، می‌توان از آن ردایل اجتناب کرد تا انسان دچار آن صفت مذموم نشود. پس برای درمان ردایل اخلاقی، ابتدا باید ریشه‌ها و علت پیدایش آنها را شناسایی کرد. در میان روایات، دو حدیث مشابه و هم‌مضمون وجود دارد که گویا برخی از ریشه‌ها و عوامل شکل‌گیری عُجَب را بیان کرده است: در روایتی از کتاب *حُصَال*، امام صادق عليه السلام فرموده‌اند:

قَالَ إِبْلِيسُ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَجُونُهُ إِذَا اسْتَمَكَنْتَ مِنْ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لِمَ أَبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ مِنْهُ إِذَا اسْتَكْتَرَ عَمَلَهُ وَ تَسَى ذَنْبَهُ وَ دَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ شيطان ملعون به لشکریان خود گفت: زمانی که من در سه چیز [و صفت] بر انسان‌ها مسلط شوم، پس از آن، هر عملی که او انجام دهد، پریشان‌خاطر و نگران نمی‌شوم؛ زیرا هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود. آن سه صفت عبارتند از: هنگامی که عمل خود را زیاد بداند و گناه خود را فراموش کند و عُجَب [و خودپسندی] در او راه یابد (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۱۲).

همچنین، در روایتی دیگر از کتاب کافی، پیامبر اکرم ﷺ، گفت وگویی انجام شده بین حضرت موسی علیه السلام و شیطان را نقل کرده، فرموده‌اند:

فَقَالَ مُوسَى فَأَخْبَرَنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبْتَهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَكْتَرَ عَمَلَهُ وَ صَغَرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ موسی [به شیطان] گفت: مرا از گناهی که وقتی انسان مرتکب شود بر او مسلط می‌شوی، آگاه کن. شیطان گفت: هنگامی که او دچار عجب شود و عملش را زیاد شمارد و گناهش در نظرش کوچک شود (کلینی، ۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۴).

آنچه روایت بیان می‌کند این است که: سه صفت در انسان وجود دارد که موجب می‌شود شیطان از طریق آنها بر انسان مسلط شود و از وجود آن صفت خوشحال و آسوده‌خاطر شود. با وجود این سه صفت، اعمال انسان مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود. آنها عبارتند از: ۱. عجب و خودپسندی و نازیدن انسان به اعمالش؛ ۲. بزرگ دیدن اعمال نیک خود و زیاد دانستن آن اعمال شایسته (استکثار عمل)؛ ۳. کوچک شمردن گناهان و فراموش کردن آنها.

سؤال این است که این سه صفت، چه رابطه‌ای با هم دارند؟ یا یکی از علت دیگری است؟ با مراجعه به روایات موجود درباره عجب و تأمل در آنها، می‌توان گفت: دو صفت اخیر از عوامل به وجود آمدن صفت عجب در وجود انسان، محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، زمانی که انسان اعمال نیک خود را بسیار ببیند و آن اعمال را بزرگ پندارد و گناهان خود را کوچک شمارد و آنها را فراموش کند و از توبه و استغفار غفلت ورزد، موجب می‌شود که انسان دچار عجب و خودپسندی گردد.

بنابراین، استکثار عمل و فراموشی گناهان و کوچک شمردن آنها، از ریشه‌های پیدایش عجب است؛ در اینجا پس از تبیین این دو ریشه، سومین ریشه عجب نیز بیان می‌شود.

استکثار عمل

با توجه به موارد استعمال عبارت «استکثار عمل» در روایات، می‌توان گفت: استکثار عمل، یعنی اینکه انسان اعمال نیک و عبادات خود را بزرگ پندارد و اعمال نیک خود را بسیار بیشتر از گناهان خود بداند. به عبارت دیگر، اینکه انسان هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی، اعمال و عباداتش را در مراتب و درجات بالا تصور کند. بنابراین، فرد معجب به اشتباه تصور می‌کند که بیشتر از حد معمول، خدا را عبادت می‌کند. علاوه بر این، توهم می‌کند که عبادات او کاملاً مقبول درگاه الهی است و هیچ نقصی در آنها ندارد و وی هیچ کوتاهی در عبادت خداوند انجام نمی‌دهد.

در روایتی طولانی در کتاب *تحف العقول*، که دال بر این است که فرد معجب عبادات خود را از نظر کمی، بسیار فراوان می‌بیند، پیامبر اکرم ﷺ به *شمعون* توصیه‌های کرده، فرموده‌اند: ای شمعون! تو دشمنانی از جن و انس داری و شیطان و لشکر پادشاه دشمنان جنی تو هستند. در ادامه، فرمودند: «إِذَا آتَاكَ وَ قَالَ لَكَ مَا أَكْثَرَ إِحْسَانِكَ يُرِيدُ أَنْ يُدْخِلَكَ الْعُجْبَ فَقُلْ إِسَاءَتِي أَكْثَرُ مِنْ إِحْسَانِي»؛ زمانی که [شیطان برای فریب دادن تو] نزد تو آمد و به تو گفت: چقدر نیکی‌های تو زیاد است! [بدان که شیطان با این حرف] قصد دارد که تو را دچار عجب و خودبینی کند، [تو در جواب شیطان] بگو بدی‌هایم [و گناهانم] بیشتر از نیکی‌هایم است (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۳).

این روایت تصریح می‌کند که یکی از علل به وجود آمدن عُجَب در وجود انسان، این است که انسان از لحاظ کَمّی، اعمال نیک خود را بسیار فراوان بداند. بنابراین، اگر انسان اعمال نیکش را بیشتر از گناهانش بداند، دچار عُجَب می‌شود و شیطان نیز از این راه او را فریب می‌دهد.

طبق حدیثی قدسی از کتاب **کافی**، که در بخش تبیین معنای عُجَب از منظر روایات مطرح شد، کسانی که عبادات فراوانی انجام می‌دهند، در معرض عُجَب قرار دارند. در ادامه، خداوند در توصیف شخص معجب فرموده است: شخص معجب عبادات خود را کامل و بدون هیچ عیب و نقصی می‌داند و به گمان خویش، از لحاظ کیفی، کامل‌ترین عبادات را انجام داده است و می‌پندارد که هیچ‌گونه کوتاهی در انجام عبادات خود ندارد. آنجا که خداوند فرموده است: «يَظُنُّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ» [شخص مُعْجَب] گمان می‌کند که قطعاً بر همه عابدان برتری گرفته است و [تصور می‌کند که] در عبادتش هیچ‌گونه کوتاهی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۰).

فراموشی گناهان و کوچک شمردن آنها

دومین ریشه عُجَب، این است که انسان گناهان خود را فراموش کند و در پی استغفار و جبران گناهان گذشته خویش نباشد. این مطلب از سخنان حضرات معصومان علیهم‌السلام به دست می‌آید. همچنین، طبق احادیث، انسان هیچ گناهی را نباید کوچک بشمارد، چرا که هرچند گناه کوچک باشد، ولی شخص گناهکار به دلیل مخالفت با خداوند، کاری بسیار قبیح و مذموم انجام داده است. بنابراین، کوچک شمردن گناهان و فراموشی آنها موجب می‌شود که انسان دچار عُجَب شود. از جمله این روایات، حدیث موثق و قابل اطمینان زیر از کتاب **کافی** است.

عَلَىٰ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سَوْءُ عَمَلِهِ فَيُرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يَحْسِبُنْ صُنْعًا؛ **علی بن سَویّد** گوید: از امام کاظم علیه‌السلام راجع به عُجَبی که عمل را فاسد می‌کند پرسیدم، امام فرمودند: عُجَب چند درجه دارد: بعضی از آن درجات، این است که کردار زشت بنده در نظرش زیبا جلوه کند و آن را خوب پندارد و از آن عمل خوشش آید [و دچار عجب شود] و گمان کند کار خوبی انجام می‌دهد (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۳).

بنابراین، شخص معجب، یا گناهان خود را ثواب می‌پندارد و در نتیجه، از گناهان خود غافل است و یا به‌طور کلی گناهان خود را فراموش کرده است، یا به خاطر کوچک شمردن گناهانش، اعمال زشت خود را گناه نمی‌داند. این‌گونه خیال‌بافی‌ها و تصورات اشتباه موجب می‌شود او دچار عُجَب شود.

همچنین، در حدیث قدسی که گذشت، خداوند در انتهای توصیف شخص معجب فرموده است: «فَيَتَبَاَعَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ»؛ شخص معجب از من دور می‌شود درحالی که [به اشتباه] تصور می‌کند که به من نزدیک شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۰). از این حدیث، به دست می‌آید که شخص معجب گناهان خود را فراموش کرده، آنها را کوچک شمرده و از توبه و استغفار غافل است؛ چراکه زمانی که او تصور می‌کند که به خداوند نزدیک شده است؛ یعنی گناهان خود را به حساب نیاورده است و از آنها غافل است. به عبارت دیگر، تقرب به خداوند با

گناهکار بودن در تضاد است؛ شخص گناهکار هرگز خود را مقرب درگاه الهی نمی‌داند. بنابراین، زمانی که شخصی خود را از مقربان درگاه الهی تصور کند، از گناهان خود غافل است و یا گناهانش را کوچک شمرده، به حساب نیاورده است. همچنین، در روایتی که گذشت، پیامبر اکرم ﷺ در توصیه‌هایشان به شُمعون فرمودند: زمانی که شیطان نزد تو آمد و خواست تو را به خاطر کثرت اعمال نیک و حسنات فریب دهد و تو را دچار عجب کند، برای رهایی از عجب به شیطان بگو: «گناهان من بیشتر از حسانتان است. طبق این کلام پیامبر اکرم ﷺ، زمانی که راه رهایی از عجب یادآوری گناهان باشد، ریشه عجب، فراموشی گناهان خواهد بود.

مستقل دیدن خود در کسب صفات کمالی

با مراجعه به روایات باب عجب و تعاریفی که علمای اخلاق و محدثان از عجب ارائه کرده‌اند، می‌توان گفت: سومین ریشه عجب این است که انسان در اعمال نیک خود، خدا را و توفیقات الهی در انجام عمل را در نظر نگیرد و خودش را در کسب صفات پسندیده و کمالات مستقل ببیند. درحالی که شخص مؤمن، همه اعمال نیک خود را منسوب به خداوند می‌داند که ناشی از لطف و توفیقات الهی است؛ زیرا همه عبادات انسان‌ها بر فرض که کامل و مطابق با فرمان خداوند باشد، با دست و زبان و عمری که خداوند به انسان‌ها داده است، انجام می‌شود. بنابراین، حتی توفیق عبادتی که انسان انجام می‌دهد نیز از الطاف و نعمت‌های الهی است. اما شخص معجب از این امر مهم غافل است.

بنابراین، زمانی که عدم تکیه بر اعمال خویش، یکی از راه‌های رهایی از عجب باشد، مشخص می‌شود که یکی از ریشه‌های عجب، تکیه به خود و مستقل دانستن خود در انجام عبادات و کسب صفات کمالی است. در روایت صحیح‌السند دیگری، امام صادق ﷺ جریانی از حضرت عیسی ﷺ نقل کرده، فرموده‌اند:

حضرت عیسی ﷺ با شخصی به دریا رسیدند. حضرت عیسی ﷺ بسم‌الله گفته و بر روی آب راه رفتند، آن مرد زمانی که این صحنه را دید، او نیز بسم‌الله گفت و بر روی آب راه رفت، ناگهان دچار عجب شد و در آب فرو رفت. حضرت عیسی ﷺ او را نجات داده و به او گفتند: با خود چه گفتی که در آب فرو رفتی؟ آن مرد گفت: «قُلْتُ هَذَا رُوحَ اللَّهِ يَمْشِي عَلَى الْمَاءِ وَ أَنَا أَمْشِي عَلَى الْمَاءِ فَذَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ عَجْبٌ»؛ من با خودم گفتم: این روح الله است که روی آب راه می‌رود و من هم روی آب راه می‌روم و مرا عجب و خودبینی فرا گرفت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰۶).

روایت فوق نیز شاهدهی است بر این مدعا که اگر کسی فقط خودش را دید و توفیق الهی را در نظر نداشت، طبق فرموده امام صادق ﷺ دچار عجب شد.

شیخ بهایی نیز در تعریف عجب و تفاوت عجب با سایر صفات ممدوح فرموده است: «إِنْ كَانَ مِنْ حَيْثُ كَوْنِهَا صِفَتَهُ وَ قَائِمَةٌ بِهِ وَ مُضَافَةٌ إِلَيْهِ فَاسْتَغْطَمَهَا وَ رَكِنَ إِلَيْهَا... فَذَلِكَ هُوَ الْعَجْبُ»؛ اگر شخص نیکوکار آن اعمال صالح و صفات شایسته را صفت خودش بداند و آنها را قائم به خود بداند و آن اعمال را به خودش نسبت دهد و خودش و اعمال نیکش را بزرگ پندارد و به آنها اعتماد کند... این حالت همان عجب است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۱۸).

پیامدهای عَجَب

عَجَب، دارای پیامدها و زیان‌های بسیاری برای شخص معجب است، مگر اینکه شخص معجب خود را درمان کند تا دچار زیان‌های عَجَب نشود. با مراجعه به روایات، می‌توان ضررهای عَجَب را در دو دسته پیامدهای اولیه و پیامدهای نهایی عجب بیان کرد. بنابراین، طبق این تقسیم‌بندی، پیامدهای عَجَب عبارتند از: ۱. پیامدهای اولیه؛ ۲. پیامدهای اخروی.

پیامدهای اولیه

پیامدهای اولیه، آن زیان‌هایی است که شخص مُعجب قطعاً دچار آنها می‌شود و به مرور زمان، این زیان‌ها در اعمال و زندگی او تأثیر منفی می‌گذارد. به خلاف پیامدهای نهایی عَجَب، که اگر شخصی دچار عَجَب شود و پس از گذشت مدتی، نتواند عارضه عَجَب را درمان کند، دچار پیامدها و زیان‌های ثانویه نیز می‌شود. بنابراین، ممکن است شخص معجب، دچار پیامدهای اولیه شود، ولی با درمان عَجَب، از زیان‌های حاصل از پیامدهای نهایی آن رهایی یابد. به عبارت دیگر، پیامدهای اولیه و نتایج آنها، ناظر به دنیاست؛ ولی پیامدهای نهایی عَجَب، ناظر به آخرت است. در اینجا برخی از پیامدهای اولیه عجب در روایات بیان می‌شود:

تسلط شیطان بر انسان

اولین پیامد عَجَب، تسلط شیطان بر انسان است. در گام اول، شیطان انسان را وسوسه می‌کند و توسط مواردی که در ریشه عَجَب بیان شد، انسان را فریب داده، بر او مسلط می‌شود و پس از تسلط بر او، انسان را گمراه کرده و به هر سویی که بخواهد می‌کشاند. طبق روایاتی که از تسلط شیطان بر انسان سخن گفته شده، عَجَب یکی از مهم‌ترین علت‌های مسلط شدن شیطان بر انسان معرفی شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۴). دو صفت اخیری که شیطان برای انسانی که بر او مسلط می‌شود، شمرده است؛ استکثار عمل و کوچک شمردن گناهان می‌باشد. این دو صفت از ریشه‌های عَجَب محسوب می‌شود. بنابراین، طبق این حدیث، یکی از مهم‌ترین علل تسلط شیطان بر انسان، عَجَب محسوب می‌شود.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز در نامه‌ای به مالک‌الاشتر، عَجَب را از بهترین فرصت‌های شیطان بر شمرده‌اند تا اعمال شایسته انسان را به وسیله آن نابود کند. آن حضرت، مالک را از عَجَب برحذر داشته، فرموده‌اند:

إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يَعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، ص ۴۴۳)؛ از خودپسندی و تکیه بر آنچه تو را آلوده به خودپسندی کند، و از علاقه به ستایش و تعریف مردم برحذر باش؛ زیرا این حالات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان در نظر اوست تا نیکی نیکوکاران را نابود کند (ر.ک: انصاریان، ۱۳۸۶، ص ۷۰۷).

روایت دیگری از کتاب *خصال*، که گذشت (ر.ک: صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۱۲)، شیطان برای هدف خود، که فریب و تسلط بر انسان است، به دنبال ایجاد صفت عَجَب در انسان است. خود او نیز اعتراف کرده که اگر انسان

دچار عَجَب شود، تمام اعمال نیک او بی‌فایده است و مقبول درگاه الهی واقع نمی‌شود. در این روایت، تأکید شده است که با وجود صفت عَجَب در انسان، شیطان آسوده‌خاطر است؛ چراکه به هدف خود، که تسلط بر انسان و فریب اوست، رسیده است.

رکود علمی

یکی دیگر از پیامدهای عَجَب، این است که مانع از پیشرفت علمی است؛ چراکه لازمه پیشرفت علمی این است که انسان بداند که نسبت به اموری جاهل است، تا به انگیزه رفع ابهامات و مجهولات خود، در پی تحصیل علم باشد تا با عمل به معلوماتی که کسب کرد، به سعادت دنیا و آخرت برسد. ولی شخص معجب، خود را عالم به تمام امور می‌داند و هیچ‌گونه کمبودی، از نظر علمی یا عملی در خود احساس نمی‌کند تا برای رفع مجهولات خود تلاشی کند. بنابراین، انگیزه‌ای برای کسب علم ندارد و در جهالت می‌ماند. به عبارت دیگر، شخص معجب نمی‌داند که جاهل است و اگر عَجَب خود را رفع نکند، در این جهالت خویش می‌ماند.

در روایتی امام هادی علیه السلام این مطلب را این‌گونه بیان فرموده‌اند: «الْعُجْبُ صَارْفٌ عَنْ طَلَبِ الْعِلْمِ»؛ عَجَب بازدارنده از جست‌وجوی دانش است (حلوانی، ۱۴۰۸ق، ص ۱۴۰). امیر مؤمنان علیه السلام نیز، این مطلب را با بیانی شیوا این‌گونه فرموده‌اند: «الْإِعْجَابُ يَمْنَعُ مِنَ الْإِزْدِيَادِ»؛ عَجَب مانع افزایش [از جهت علم و عمل و مانع کسب هرگونه فضیلتی] است (نهج البلاغه، ص ۵۰۰). این کلام حضرت امیر مطلق است؛ یعنی عَجَب مانع کسب هرگونه فضیلتی توسط انسان است، و مانع رشد انسان است؛ اعم از اینکه این رشد از جهت علمی باشد و یا در کسب فضیلت در زمینه اعمال نیک او باشد؛ زیرا شخص معجب تصور می‌کند که دارای درجه‌ای بالا از کمال است و این تصور اشتباه، او را از تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر بازمی‌دارد. بنابراین، روایت فوق برای مانع بودن عَجَب از ازدیاد عمل نیز، قابل استدلال است.

مانع از دیاد اعمال نیک

کسی که دچار عَجَب شود، از انجام اعمال نیک بیشتر نیز محروم می‌شود؛ زیرا عَجَب مانع از این است که انسان در خود احساس نقص و کمبودی کند؛ کسی که خود را دارای درجه‌ای از کمال تصور کند، انگیزه‌ای برای انجام اعمال نیک ندارد. بنابراین، به مرور زمان از انجام اعمال نیک بازمی‌ماند. افزون بر این، روایات دیگری نیز از امیر مؤمنان علیه السلام است که در وصیت خود به امام حسن علیه السلام فرموده‌اند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ»؛ بدان که عَجَب ضد صواب است (نهج البلاغه، ص ۳۹۷). واژه «صواب»، طبق کتب لغت، در مقابل خطا قرار گرفته است و به آنچه که حق باشد، صواب گفته شده است (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۶، ص ۲۹۳). بنابراین، اعمال شایسته و کردار نیک انسان نیز صواب محسوب می‌شود. طبق این بیان، عَجَب مانع از انجام اعمال نیک می‌شود.

ایجاد کینه و دشمنی در دیگران

عَجَب موجب می‌شود که اطرفیان شخص، با او دشمن شوند و حتی نسبت به او بغض و کینه داشته باشند؛ زیرا شخص معجب، اعمال خود را برتر و بیشتر از اعمال دیگران می‌داند. به همین خاطر در پی تسلطجویی بر دیگران است. حتی ممکن است به خاطر این حالتِ عَجَب، دیگران را تحقیر و سرزنش کند. این امر موجب می‌شود که دیگران نسبت به او مبعوض شده، با او دشمنی و کینه‌توزی ورزند.

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند: «ثَلَاثَةٌ مَكْسَبَةٌ لِلْبُغْضَاءِ النَّفَاقُ وَ الظُّلْمُ وَ العُجْبُ»؛ سه چیز است که دشمنی می‌آورد که عبارتند از: دورویی، ظلم و عجب (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۱۶).

در این حدیث، امام صادق علیه السلام لفظ «لِلْبُغْضَاءِ» را به صورت مطلق بیان فرموده‌اند. با توجه به این اطلاق، می‌توان گفت: کسی که دچار عَجَب شده، علاوه بر اینکه انسان‌ها با او دشمن می‌شوند، خداوند نیز نسبت به او اعلان برائت و بیزاری می‌کند. به عبارت دیگر، شخص معجب به دلیل عَجَبش، هم دشمنی خدا با خود را کسب می‌کند و هم مردم با او دشمن می‌شوند.

امیر مؤمنان علیه السلام نیز یکی از آثار عَجَب و پیامدهای آن را ایجاد دشمنی بیان فرموده‌اند. این کلام حضرت نیز به صورت مطلق بیان شده است. حضرت فرموده‌اند: «ثَمَرَةُ العُجْبِ البُغْضَاءُ» (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۹). مرحوم خوانساری در شرح این جمله گفته است: «میوه خودبینی شدت دشمنی است؛ یعنی دشمنی حق تعالی یا صاحب آن و دشمنی خلق نیز» (آقاجمال خوانساری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۳۲۵).

پوشیده ماندن عیوب

انسان در اعمال خود، همیشه باید خود را مقصر بداند و هرگز برای اعمال نیکش، به خود مغرور نشود؛ به عبارت دیگر، دچار عَجَب نشود؛ زیرا این حالت موجب می‌شود که انسان عیوب و نواقص خود را نبیند؛ زیرا شخص معجب، به دلیل اینکه خود را بنده‌ای کامل و مقرب درگاه الهی می‌داند، نواقص خود را نمی‌بیند و از عیوب خویش غافل است. از سوی دیگر، شخص معجب، چون خود را برتر از دیگران می‌داند، از فضائل و صفات نیکی که در دیگران وجود دارد، غافل است. درحالی‌که خودش آن صفات را دارا نیست. ولی اگر عَجَب نداشت، برتری دیگران نسبت به خود را می‌دید و در نتیجه تلاشی مضاعف می‌نمود تا نواقص و عیوب خود را برطرف سازد.

امیر مؤمنان علیه السلام، مطالب فوق را با شیواترین بیان این‌گونه فرموده‌اند:

الرَّاضِي عَنْ نَفْسِهِ مَسْتُورٌ عَنْهُ عَيْبُهُ وَ لَوْ عَرَفَ فَضْلَ غَيْرِهِ لَسَاءَهُ مَا بِهِ مِنَ النَّقْصِ وَ الخُسْرَانِ؛ کسی که از خودش [و اعمالش] خشنود باشد [و دچار عَجَب شده باشد]، عیب‌های او نزدش مخفی و پوشیده می‌ماند و اگر فضل و برتری دیگران بر خود را ببیند، قطعاً از آنچه که نسبت به آنان کمبود دارد و به دلیل زیانی که از آن کمبود می‌بیند، دلگیر می‌شود (تمیمی‌آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۷).

در حدیث فوق، لفظ «عُجَب» نیامده است، ولی عبارتی هم‌معنا با آن آمده است. عبارت «الرَّاضِی عَنْ نَفْسِهِ»، عبارت دیگری از عُجَب است؛ زیرا در حدیث قدسی‌ای که در تحلیل معنای عجب، از منظر روایات گذشت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۰)، بیان شد که اگر «واو» مذکور، قبل از رِضاهُ، «واو» تفسیری باشد، رضایت از نفس به معنای عجب است. به عبارت دیگر، در این روایات حالتِ روحی، رضایت از خود و اعمال خویشتن، هم‌معنای عُجَب شمرده شده است. علاوه بر این، در انتهای حدیث مورد بحث، از امیر مؤمنان علیه السلام چنین آمده است: آن شخصی که از خود راضی است، دچار نقصان است. ولی از نقصان خود آگاه نیست. از سوی دیگر، در حدیث قدسی مذکور نیز آمده است: که شخص معجب، به اشتباه تصور می‌کند که هیچ‌گونه تقصیری در عبادات خود ندارد و از نقصان عبادات خود غافل است.

نتیجه طبیعی و لازمه پوشیده ماندن عیوب شخص معجب، این است که عیوب او در وجودش باقی می‌ماند و شخص معجب از آن عیوب غافل گشته، برای رفع آنها به دنبال راه چاره‌ای نیست؛ زیرا شخص معجب، فقط محاسن خود را می‌بیند و هیچ یک از عیوب خود را نمی‌بیند. در نتیجه به اشتباه تصور می‌کند خود عیبی ندارد که برای رفع آن به دنبال چاره باشد. امیر مؤمنان علیه السلام نیز این مطلب را این‌گونه فرموده‌اند: «مَنْ أُعْجِبَ بِحُسْنِ حَالَتِهِ قَصُرَ عَنْ حُسْنِ حِيلَتِهِ»؛ کسی که به خاطر نیکو بودن حالات خود دچار عجب شود، از چاره نیکویی برای خود یافتن غافل می‌ماند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۹). بنابراین، شخص معجب نمی‌تواند برای رهایی از گمراهی و اصلاح اعمال خود و رفع عیوبش چاره‌جویی کند.

دوری از خداوند

دوری از خداوند نیز یکی از پیامدهای عجب است چنان‌که در انتهای حدیث قدسی مذکور، در بخش تحلیل معنای عُجَب از منظر روایات، نیز بیان شد که خداوند پس از توصیف شخص معجب، می‌فرماید: «فَيَتَبَاغَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ»؛ شخص معجب از من در این هنگام دور می‌شود.

تنهایی و ایجاد ترس

با مراجعه به روایات می‌توان دریافت که یکی از پیامدهای عجب، تنها شدن شخص معجب و ترس او از تنهایی است. چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام، در وصیت خود به پسرشان، محمدبن حنفیه، این‌گونه فرموده‌اند: «إِيَّاكَ وَالْعُجْبَ وَ سُوءَ الْخُلُقِ وَ قِلَّةَ الصَّبْرِ فَإِنَّهُ لَا يَسْتَقِيمُ لَكَ عَلَى هَذِهِ الْخِصَالِ الثَّلَاثِ صَاحِبٌ وَ لَا يَزَالُ لَكَ عَلَيْهَا مِنَ النَّاسِ مُجَانِبٌ»؛ از عُجَب و بداخلاقی و کم‌صبری بپرهیز؛ زیرا با وجود این سه خصلت، دوستی نخواهی داشت و به خاطر آنها، مردم از تو دور خواهند شد (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۱۴۷). این حدیث، به صراحت بر تنهایی و بدون یاور ماندن شخص معجب دلالت می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در حدیثی فرموده‌اند: «لَا وَحْدَةَ أَوْحَشُ مِنْ الْعُجْبِ»؛ هیچ تنهایی ترسناک‌تر از عُجَب نیست (برقی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۷). بنابراین، فرد معجب هم تنها می‌ماند و هم از تنهایی حاصل از عُجَب

دچار ترس و وحشت می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام نیز عُجَب را ترسناک‌ترین ترس‌ها دانسته و فرموده‌اند: «أَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ» (نهج البلاغه، ص ۴۷۵).

پیامدهای اخروی عجب

پیامدهای اخروی عُجَب، آن دسته از زیان‌های عُجَب است که اگر شخص معجب، پس از اتمام مهلت زندگی دنیوی، نتواند عارضه عُجَب را درمان کند، دچار آن پیامدها می‌شود. بنابراین، ممکن است شخصی دچار عُجَب شود، ولی توبه کند و از عارضه عُجَب رهایی یابد و دچار پیامدهای اخروی آن نشود. هرچند این شخص، دچار آسیب‌ها و پیامدهای دنیوی عُجَب شده است، ولی با توبه خود، گذشته را جبران کرده است. به عبارت دیگر، آثار پیامدهای دنیوی عُجَب در دنیا، گریبان‌گیر او می‌شود، و پیامدهای اخروی عُجَب، پس از مرگ انسان و در صورت عدم توبه او، حاصل می‌شود.

فاسد شدن اعمال نیک و عبادات

عُجَب موجب می‌شود که اعمال نیک انسان و عبادات او فاسد شود. بر اساس نظر برخی محققان و لغت‌دانان، بین الفاظ بطلان و فساد و احباط عمل تفاوت معنایی وجود دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۵۸). فساد مقابل اصلاح قرار دارد و فساد در اعمال، به معنای ایجاد اختلال در اعمال به کار رفته است (همان، ج ۹، ص ۸۵). و به عملی که فاقد شرایط صحت باشد، عمل فاسد گفته می‌شود (همان، ج ۲، ص ۱۵۸). بنابراین، عُجَب موجب می‌شود که اعمال نیک انسان، شرایط صحت را نداشته باشد.

در روایات فراوانی، بیان شده که عُجَب موجب فاسد شدن اعمال نیک انسان می‌شود. از جمله آن روایات، دعای امام سجاده علیه السلام در صحیفه سجادیه است که فرموده‌اند: «وَاعِزَّنِي وَ لَا تُبَلِّغْنِي بِالْكَبْرِ، وَ عَبَّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ»؛ خداوند مرا عزیز و گرامی بدار و مرا به کبر دچار مگردان، و مرا بنده خود بگردان و عبادتم را به وسیله عُجَب فاسد و تباه نگردان (صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶، ص ۹۲).

همچنین، در موقوفه‌ای که در بیان دومین علت عُجَب (فراموشی گناهان) آورده شد، علی‌بن‌سوید می‌گوید: از امام کاظم علیه السلام راجع به عُجَبی که عمل را فاسد می‌کند، پرسیدم. امام فرمودند:

عُجَب چند درجه دارد. بعضی از آن درجات این است که کردار زشت بنده در نظرش زیبا جلوه کند و آن را خوب پندارد و از آن عمل خوشش آید [و دچار عُجَب شود] و گمان کند کار خوبی انجام می‌دهد و بعضی از درجاتش این است که بنده به پروردگارش ایمان آورد و بر خدای عزوجل منت گذارد، در صورتی که خداوند شایسته منت گذاشتن بر اوست (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۳).

در این حدیث، امام دو گروه از افراد معجب را برشمرده‌اند. گاهی شخص معجب دچار حالتی می‌شود که حتی اعمال زشت خود را نیکو پندارد و به آن اعمال زشت خود نیز می‌بالد. گاهی نیز شخص معجب، هرچند به خداوند ایمان دارد، ولی با منت گذاشتن بر خداوند، دچار عُجَب می‌شود. به قرینه سؤال راوی، اعمال هر دو گروه مذکور، به خاطر عجبشان فاسد می‌گردد.

حبط اعمال

دومین پیامد نهایی عُجَب، حبط اعمال شخص معجب است. بر اساس نظر برخی لغت‌دانان، حبط عمل هم‌معنای فساد عمل است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۱۷۴). اما در نظر برخی دیگر، تفاوت معنایی بین این دو وجود دارد (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۵۸)؛ به این بیان که عمل حبط شده، دیگر ثوابی و نتیجه‌ای بر آن عمل مترتب نمی‌شود (جوهری، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۱۱۱۸)، هرچند ممکن است آن عمل، شرایط صحت را دارا باشد، ولی عمل فاسد، شرایط صحت را دارا نیست. بنابراین، طبق نظر برگزیده احباط عمل، یعنی اینکه ثوابی بر آن عمل مترتب نمی‌شود و عمل حبط شده، اثری در سعادت انسان ندارد، گویا که آن عمل محو و نابود شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۱۵۷).

در روایات فراوانی بیان شده که عُجَب موجب حبط اعمال می‌شود (ر.ک: ابن‌فهد حلی، ۱۳۸۷، ص ۲۳۵). از جمله آن روایات، این سخن امیر مؤمنان علیه السلام است که فرموده‌اند: «مَنْ أُعْجِبَ بِعَمَلِهِ أَحْبَطَ أَجْرَهُ»؛ کسی که به خاطر اعمالش دچار عُجَب شود، ثواب آن اعمالش نابود می‌شود (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۹). این روایت، گویای معنای برگزیده برای حبط نیز می‌باشد؛ زیرا گفته شد که به عملی محبوظ گفته می‌شود که ثوابی بر آن مترتب نشود. علاوه‌براین، امیر مؤمنان علیه السلام در کلامی دیگر، فرموده‌اند: «الْعُجْبُ بِالْحَسَنَةِ يُحْبِطُهَا»؛ عُجَب‌ورزی به حسنات، آنها را نابود می‌کند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۹).

هلاکت

فرد معجبی که توبه نکند، اعمال نیک او فاسد است و شرایط صحت ندارد. همچنین، اعمال نیکی که شرایط صحت را دارد طبق روایتی که گذشت حبط می‌شود و ثوابی بر آن مترتب نیست. گویا هیچ عمل نیکی در پرونده اعمال او باقی نمی‌ماند. در نتیجه، مستحق هلاکت و عقاب الهی می‌باشد. بنابراین، نتیجه فساد و حبط اعمال شخص معجب، هلاکت اوست.

علامه مجلسی در معنای هلاکتی که در روایات استعمال شده، فرموده است: «الْمُرَادُ بِالْهَلَاكِ اسْتِحْقَاقُ الْعِقَابِ وَالْبُعْدُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ تَعَالَى»؛ منظور از «هلاکت» مستحق عذاب الهی بودن و دوری از رحمت خدای متعال است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۲۲۰).

همچنین امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «مَنْ ذَلَّهَ الْعُجْبُ هَلَكَ»؛ کسی که دچار عُجَب شود، هلاک می‌شود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۱۳). ایشان در کلامی دیگر، فرمودند: «الْعُجْبُ هَلَاكٌ» (صدوق، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۰۵). علاوه‌براین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طی کلامی، یکی از مهلکات را عُجَب برشمرده‌اند (همان، ج ۱، ص ۸۴).

بنابراین، اگر کسی دچار عُجَب شود و این عارضه روحی در وجود او ادامه یابد و آن شخص، توبه و استغفار نکند، پس از مرگ خود، دچار هلاکت می‌شود و مستحق عذاب جهنم است.

نتیجه‌گیری

بررسی همه روایات موجود دربارهٔ عَجَب و تشکیل خانواده در این موضوع، بیانگر اعتبار بالای روایات موجود شیعه است؛ چراکه با کنار هم گذاشتن روایات در این موضوع، تمام زوایای مخفی موضوع آشکار شده و معنای دقیقی از تمام روایات این موضوع به دست می‌آید و یک روایت، قرینه فهم روایت دیگر می‌شود. با دقت در کلام معصومان علیهم‌السلام در این موضوع، مشخص می‌شود که ایشان همهٔ جوانب موضوع را در نظر گرفته و همهٔ عوامل ایجاد عَجَب و پیامدهای آن را با شیواترین بیان، تبیین فرموده‌اند.

در بخش نخست، معنای لغوی و اصطلاحی عَجَب بیان شد اینک: «عَجَب آن است که انسان اعمال صالح خودش را بزرگ بشمارد و آن اعمال را زیاد ببیند و از آن اعمال بسیار شادمان شود و به عمل خود بنازد و هیچ‌گونه کوتاهی در انجام اعمال خود نبیند» (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۱۰، ص ۲۱۸). در ادامه، بر اساس حدیث قدسی، شش مؤلفه در تبیین معنای عَجَب بیان شد. یافته‌های پژوهشی حاکی از این است که عوامل و ریشه‌های ایجاد عَجَب عبارتند از: ۱. استکثار عمل؛ ۲. فراموشی گناهان و کوچک شمردن آنها؛ ۳. مستقل دیدن خود در کسب صفات کمالی. همچنین عَجَب دارای پیامدهای دنیوی و پیامدهای اخروی است. پیامدهای دنیوی عَجَب، عبارتند از: ۱. تسلط شیطان بر انسان؛ ۲. توقف رشد علمی و جهالت؛ ۳. مانع ازدیاد اعمال نیک؛ ۴. ایجاد کینه و دشمنی در دیگران؛ ۵. پوشیده ماندن عیوب و عدم رفع آنها؛ ۶. دوری از خداوند؛ ۷. تنهایی و ایجاد ترس به خاطر تنهایی. پیامدهای اخروی آن نیز عبارتند از: ۱. فاسد شدن اعمال نیک و عبادات؛ ۲. حبط اعمال؛ ۳. هلاکت.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تحقیق صبحی صالح، قم، هجرت.
- صحیفه سجادیه، ۱۳۷۶ق، قم، مدرسه الهادی.
- آقاجمال خوانساری، محمدبن حسین، ۱۳۶۶، *شرح آقاجمال خوانساری بر غرورالحکم*، تهران، دانشگاه تهران.
- صدوق، محمدبن علی، ۱۳۶۲، *الخصال*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۱۴۰۴ق، *تحفه العقول*، قم، جامعه مدرسین.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ق، *معجم مقاییس اللغة*، تصحیح عبدالاسلام محمدهارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن فهد حلی، محمد، ۱۳۸۷، *عدة الداعی ونجاح الساعی*، قم، مؤسسه معارف اسلامی.
- ابن منظور، محمدبن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
- انصاریان، حسین، ۱۳۸۶، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران، پیام آزادی.
- برقی، احمدبن محمد، ۱۳۷۱ق، *المحاسن*، قم، دارالکتب الاسلامیه.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، *تصنیف غرورالحکم و دررالکلم*، تحقیق مصطفی درایتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۵ق، *الصحاح*، قم، دارالرازی.
- حلوانی، حسین بن محمد، ۱۴۰۸ق، *نزهة الناظر و تنبيه الخاطر*، قم، مدرسه الامام المهدی علیه السلام.
- عمید، حسن، ۱۳۵۰، *فرهنگ عمید*، تهران، جاویدان.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، *کتاب العین*، قم، هجرت.
- فیض کاشانی، ملامحسن، ۱۴۱۷ق، *المحجة البيضاء*، چ چهارم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مازندرانی، محمدصالح، ۱۳۸۲، *شرح الکافی*، تهران، المکتبه الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، وزارت فرهنگ.
- نراقی، ملااحمد، ۱۳۷۷، *معراج السعاده*، چ پنجم، قم، هجرت.
- نراقی، ملامهدی، بی تا، *جامع السعاده*، چ چهارم، بیروت، مؤسسه الأعلمی.